روح و جوّ گرایشات مذهبی درخانواده است. اگرچه بعداً بر اثر همنشینی با دربار تمام این خلق و خو جای خود را به الگوها ورفتارهائی داد که گفتن آن مایهٔ شرمساری است و بدان نیز خواهیم پرداخت اما در این جا چون گام به گام می‌خواهیم با نوشته‌های آقای *احمد انصاری* پیش برویم به چند دست نوشته اشاره می‌کنیم:

سه شنبه ۲۶ ژوئن

قتل بود روزه گرفتم عصر خیلی گشنه بودم انتا و مهری خانم و بی‌جون عمه قمر و پروین بودند.

و در جای دیگر اشاره به روزه بودن مادرش می‌کند:

چهارشنبه ششم ژوئن

امروز بچه[ها] برای کنسرت مادام پلوسیانی همه حاضر می‌شوند و من دوتکه ازگریک را زدم[.] مامان روزه گرفته است.

آقای احمد مسعود انصاری در جای دیگر می‌گوید:

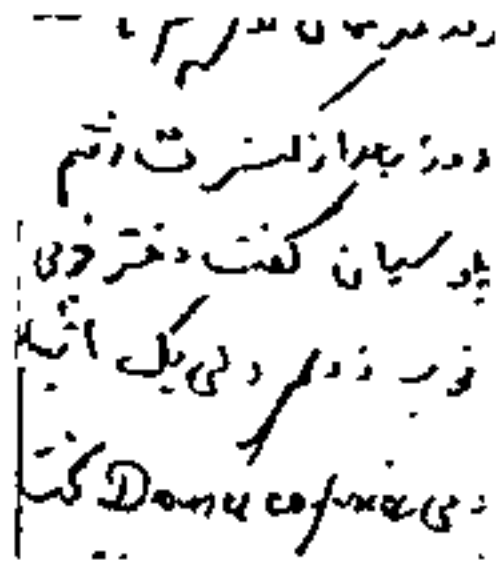

- مرحوم دریابیگی پدربزرگم و مادربزرگم خانم فاطمه قطبی در عین حال که از هیچ کوششی برای رضایت من فروگذار نمی‌کردند جز در موارد خاص، کاری به کار من نداشتند. من از همان بچگی احساس... یکی روحیه شدیداً مذهبیم بود مرحوم دریابیگی و خانوادهٔ آن‌ها از خوانین شمال و مالکین بزرگ بودند.

اینک وقتی در دفترچه خاطرات بدین اسامی آشنا برمی‌خوریم به صحت گفتار و نزدیکی احمد مسعود انصاری با خانوادهٔ دیبا بهتر پی می‌بریم:

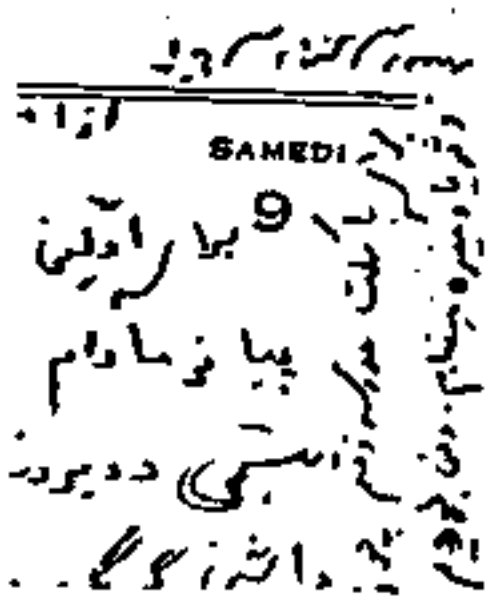

پنجشنبه ۲۸ ژوئن

دائی جون رفتند رشت با مامان رفتم اسمم را نوشتم بعد رفتم استخر خیلی زیبا تعریف کرد شنای یک پهلو را هم کمی یادگرفتم.

(نقاشی شنای یک پهلو)

خواهر عزیزم فرح

امیدوارم در تمام مدت تحصیل بخوشی وکامرانی گذرانده و در سایه علم و دانش موفق در زندگانی کامیاب باشی

برادرت رضا قطبی مورخه شب ۲۷/۹/۲۴

امضاء (قطبی)

عزیزم فرح امیدوارم خدا یار تو در همه طول عمر باشد سعادت تو را از جان ودل از یزدان متعال مسئلت دارم.

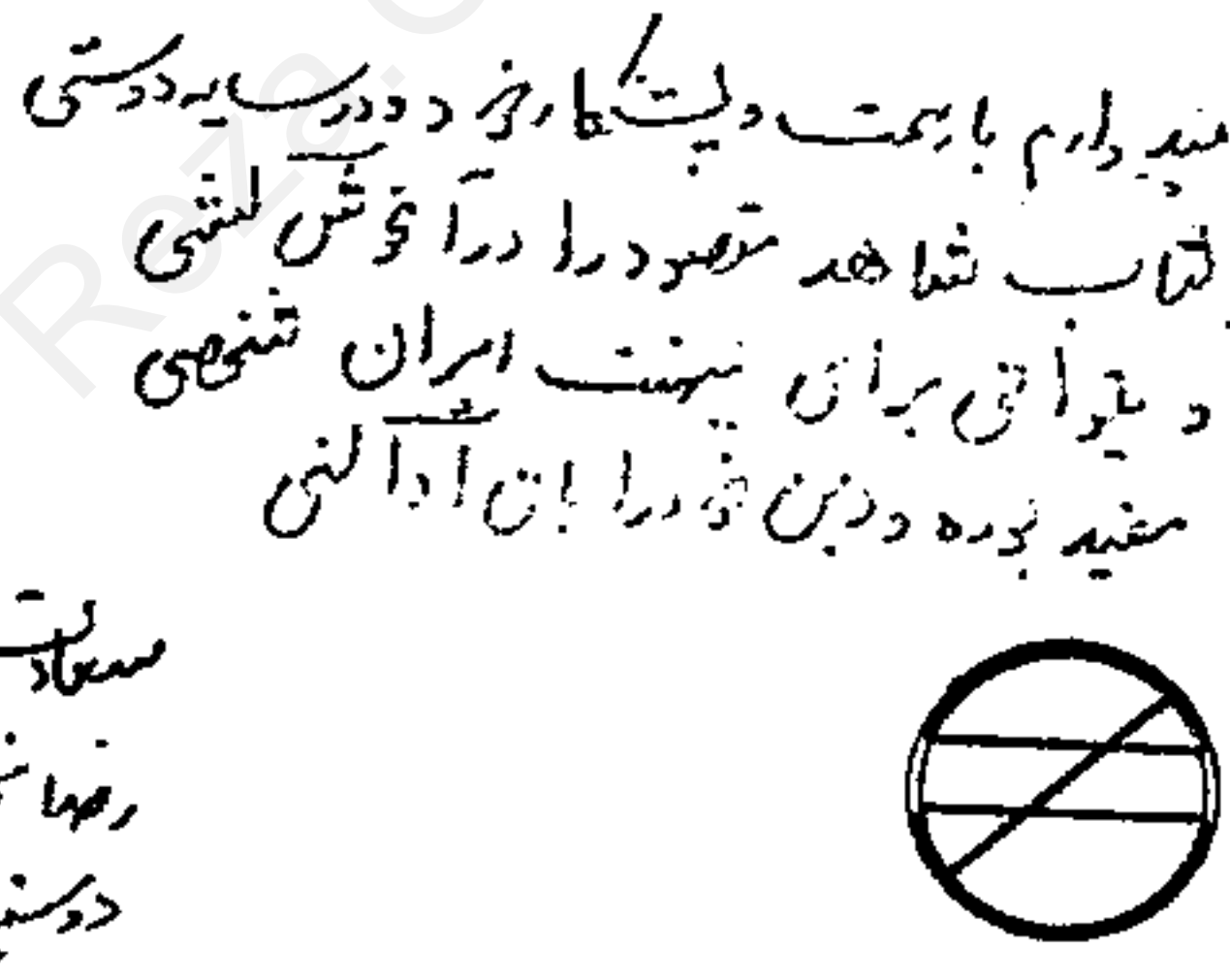

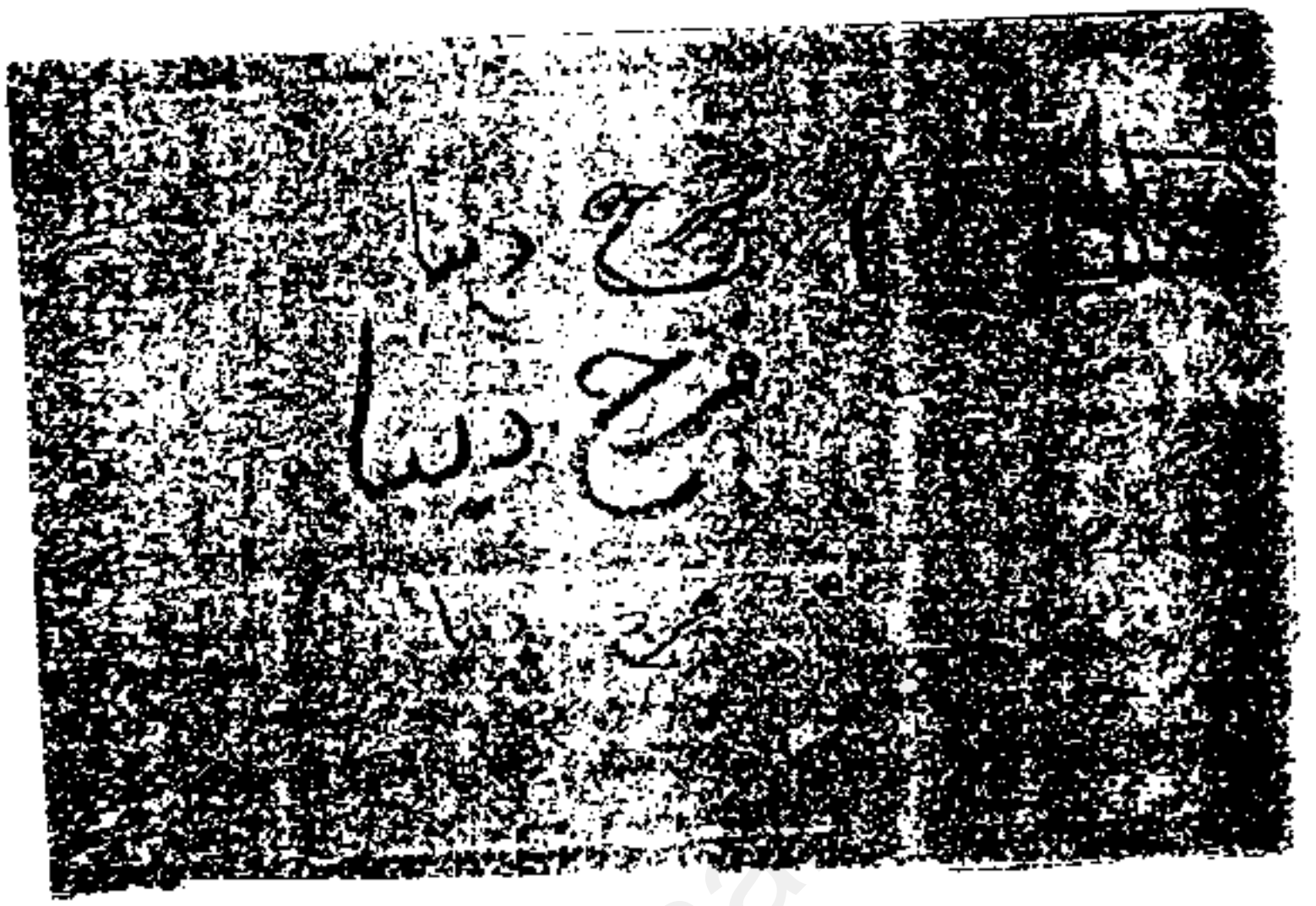

Adressen und Fernsprechnummern

Reza Pahlavi

دفترچهٔ خاطرات فرح دیبا

[.] بعد بهمن آمد [،] گریه می‌کردم من خودم گریه‌ام گرفته بود [.] نمیدانستم [نمی‌دانستم] که مرده[،] آخر فهمیدم و با«مفیده» دوچرخه سواری کردیم[،] مفیده دوچرخهٔ سیروس را پنچر کرد.

فرح دیبا در سنین نوجوانی سال‌های ۱۳۲۷ و ۱۳۲۸ و ۱۳۲۹ و ۱۳۳۰ با دقتی خاص بعضی از رویدادها را در دفترچهٔ خاطراتش ثبت کرده که در خور توجه است. به عنوان نمونه در مورد ترور رزم آرا در لابلای سطور دفترچه‌اش چنین می‌خوانیم:

چهارشنبه هفتم مارس

امروز رزم‌آرا را تیر زدند و ما در مدرسه بودیم. بچه‌ها گریه می‌کردند من هم گریه می‌کردم[.] زنگ که خورد «مادام بدری» آمدند وما را کمی ساکت کردند.

به جز دست نوشته‌های شخص فرح دیبا دیگران نیز در دفترچهٔ خاطرات وی یادداشت‌هائی کرده‌اند که از همه جالب‌تر جمله‌ای است که مادرش فریده دیبا برای دخترش نوشته است:

فرح عزیزم امیدوارم از خداوند که آتیه خوب و خوش داشته باشی مایه سربلندی مادرت شوی چون یگانه آمال و آرزوی من تو هستی.

قربان تو مادر فریده ۲۷/۷/۸

یکشنبه ۲۵ مارس:

منزل مری مهمان بودیم

شنبه ۲۴ مارس:

صبح دوچرخه سواری کردم و عصر منزل مهمان داشتم

جمعه ۲۳ مارس:

منزل پریچهر ماکوئی مهمان بودم عید تولدش بود [خط خوردگی] خوش گذشت ولی زود برگشتم و لاتاری[،] یک باز و هالی یک سگ کوچک Coauthanc دریافت

کردیم[.] شام منزل قمر بودم خیلی خوش گذشت.

دوشنبه ۲۶ مارس:

عصر با لویز جون به سینما مایاک «یک شب در بهشت» رفتیم خیلی شلوغ بود کلیه بلیطها فروخته شده بود پس [بنابراین] به سینما پارک [فیلم] «بسوی قرب!!» [غرب] رفتیم خیلی قشنگ بود.

یکشنبه ۱۷ ژوئن

رفتیم پهلوی فریده بهمراه با پروین و دختر باغبانشان و فریده رفتیم گردش تا رسیدم به امانیه استخر قشنگی درست کرده بودند من پیراهن زیر پروین را گرفتم و شنا کردم خیلی خوب میود زیاد خوردیم بسیار خوش گذشت.

یکشنبه ۱۶ ژوئن

منزل فوزیه شمران مهمان بودم فریده و لیلی و پریچهره و عالیه هم بودند خیلی خوش گذشت[.] سنجاق سینه‌ام گوم [گم] شد و به مامان نگفتم (نقاشی)

دوشنبه ۱۸ ژوئن

هوا گرم بود من آب از پای حوض آوردم و «کمانه» روی سرم ریخت سرد بود زنجیر روی چانه‌ام افتاد خواستم بگویم[:] نَه، نَه، بس است! زنجیر و گردن‌بند و نعل قلبم تو حوض افتادند[.] برای گردن‌بند حوض را گردیدم ولی پیدا نشد عصر رفتم منزل عمو خسرو عصر بدلم افتاد حوض برم زیر آب رفتم و قلبم را پیدا کردم بعد رفتم مدرسه با مکث فقط لیلی و اِلی[!] و آملیا و من بودیم بقیه نیامدند.

دوشنبه ۱۱ ژوئن

صبح کتابهایم را مرتب کردم مامان نهارخوری را قالمی‌اش را برداش [برداشت] از زیر یخچال پریز بود یخچال شکست و روش [رویش نمی‌آید] هم نمی‌شود موقعیکه به پریز را زدم از آن موتور دور زد نمی‌دانم سوخت یا نه الان نهارخوری بوی گوگرد گرفته.

پنجشنبه هفتم ژوئن

- امروز هم برای تمرین جمع شدیم من خوب زدم

جمعه هشتم ژوئن

صبح با خاله امجد رفتیم از نازگل گلدیول و زنبق سفید خریدیم ۹۰ ریال[.] بعد ساعت ده رفتیم کنسرت همه خوب زدیم موقع پیانو [خط خوردگی] ویولت روبیک گریگومان آمده بود چون

یکشنبه نهم ژوئن

از امروز مرغمان روی تخم‌ها نشسته برای اولین روز بعد از کنسرت رفتم پیانو مادام پلوسیان گفت دختر خوبی هستی و دیروز خوب زدی ولی یک اشتباه داشتی «گریگ دومی» Domee cofsca سخت بود عیبی ندارد اولی Chfein-dance برای باسکت مدرسه رفتم چون فقط مونیک و ثریا و مینو و بهنام والی بودیم دیگر بازی نکردیم آقای رهبری رفتند.

پنجشنبه ۳۱ می

روز پنج‌شنبه ۱۷ در متن و مقدمه آمده است.

جمعه دوم ژوئن

از پیانو برگشتم به [ناخوانا] باتوبرن رفتیم [،] بانو جونی نبود وما خانه‌اش چون رفتیم و بعد پیش مازی دوباره رفتیم.

دوشنبه پنجم ژوئن

بعد از پیانو خانه پروین صفاری رفتم در کافه عروسی بود ما دور سینما تا ساعت ۱۲ پیش بابا ماندیم خیلی خوش گذشت.

یکشنبه سوم ژوئن

جشن ورزشی بود ما ساعت ۳ رفتیم و ساعت شروع جشن مامان آمدند، من خوب ورزش کردم در باسکت [بال] اِلی زد به دماغم و دماغ من خون آمد من جایزهٔ سوم را از اَمباسادور گرفتم[.] کامی صبح رفت تبریز

دوشنبه چهارم ژوئن

صبح مدرسه رفتم پول مادام را بردم

دوشنبه ۲۷ مارس

صبح همام[حمام] رفتم و [ناخوانا] روز پیانو بعد از عید بود عصر مامان و لوئیز جون منزل ویکتوریا خانم رفتند و من رضا منزل خاله قمر رفتیم.

شنبه ۲۱ آوریل

امتحان انشاء فرانسه داشتیم من $5\frac{1}{2}$ گرفتم دیکته ۳ گرفتم.

دوشنبه اول ماه می:

امروز جشن کارگران است و من خیلی می‌ترسم بیشتر بچه‌ها می‌روند ولی من هم می‌ترسم ولی دلم نمی‌خواهد چون نقاشی و باسکت داریم.

دوشیزه فرح دیبا

این کتابچه را بعنوان پری بتو که دختر مؤدب و فهمیده و ساعی هستی میدهم و امیدوارم که روزبروز در تحصیل علم و تهذیب اخلاق کوشاتر باشی.

معلمت شعری ۲۸/۳/۱۲

فرح عزیزم و مهربانم از این که دفترچه یادبودت را بمن دادی بی‌اندازه خوشحالم وممنون شدم و این چند سطر را برای شما می‌نویسم که هر وقت این دفترچه را بازکنی یادی از دوست خودمینا بکنی.

سعادتخواه تو مینا

فرح عزیزم

از اینکه دفترچه خاطراتت رادراختیار من گذارده تا چند سطری در آن بنام یادگاری بنگارم بسیار خوشوقت شدم و همیشه از خدای متعال موفقیت ترا خواستارم.

دوست تو فیروز ملک انیمی

مباش در پی آواز و هر چه خواهی کن

که در شریعت ما جز این گناهی نیست

فرح عزیزم

امیدوارم که گل سعادتت پیوسته شکفته باشد

خیرخواهت

امضاء

دوشنبه ۲۵ ژوئن

رفتم استخر بوستان ورودیه ۵ ریال دادم برای اینکه شنا یاد بگیرم باید ۵ تومان بدهم پهلوی [نزد] زیبای خوش یاد گرفتم اول [ناخوانا]، قبل از یادگرفتم ۲ متر می‌رفتم.

فرح عزیزم قربانت گردم من این چند سطر را برای تو نوشتم انشاءالله
تمام روزها را خوش بگذرانی و تمام روزها را بخوشی و راحتی بگذرانی

پروین صفاری
آرم‌یان ایرانیم

پاینده ایران گفتارنیک کردارنیک پندار نیک

فرح عزیزم سرافرازی و سعادت تو را برای خدمت ملت ایران و سربلندی ایران بزرگ که از بزرگترین خواست از خداوند متعال خواهانم.

پرویز صفاری

فرح عزیزم
دوست بدار کسی را که دوستت دارد[،] جستجو کن کسی را که در جستجوی تست و همیشه این شعر را بخاطر داشته باش

تو نیکی میکن و در دجله انداز که ایزد در بیابانت دهد باز

ژامینا
۳۰/۱/۱۳

دوشنبه دوم ژوئن

درس قرآن فارسی من غریده با مادام اشرف شروع کردیم بود و یادمان رفته قرآن بیاوریم پس من پنج ریال بحسین فراش دادن [دادم] و یکی از کاشانی خرید.

دختر خاله عزیزم

از اینکه به من اجازه دادی‌ای که در دفتر یادبودت چند سطری بنویسم بسیار خوشوقت شدم سعادت و پیشرفت و موفقیت ترا از ایزد متعال خواستارم

پروین صفاری

سال ۲۶/۱۳۳۰ فروردین

فرح عزیزم یگانه آرزوی خاله ابهرت اینست که در زندگی سعادتمند بوده با موفقیت [موفق] باشی

قربانت خاله‌ات ابهر

فرح عزیزم امیدوارم با موفقیت کامل دیپلم نه [۹] را گرفته و بعداً به سوئیس نزد عمو منوچ [منوچهر] آمده تا از آزادی و تمدن ملت اروپائی بهره‌مند گردی و از آمدنت عمو منوچ خرسند گردیده و تمام مناظر و شهرهای قشنگ را به شما نشان دهد برسم یادگار برای فرح عزیزتر از جانم قلمی گردید.

چهارشنبه ۲۵ آوریل

امروز ورزش داشتم و خیلی ورزش کردم و آکروبات با پروین میتر و لیلی کردم و مادموزل کاتی [کاترین] تماشا می‌کردند ساعت ۱۱/۱۰ مدیر مدرسه آمدند و ورقهٔ امتحان ما رادادند من سوم شدن جمع نمرات ۳۵$\frac{۱}{۲}$ بود عصر انشاء خوبی نوشتم که مادام خوششان آمد

دوشنبه ۲۳ آوریل

امتحان حساب و کتاباً حساب ۲۰ گرفتم و درس ۵$\frac{۱}{۲}$ گرفتم

۱۳۳۰/۱/۲۱

فرح عزیز...

نظر به اینکه دوره دبستانی کوتاه است این چند سطر را برسم یادبود در دفترچه توکه مملو از احساسات دوستانه است نوشتم تا هر وقت دفترت را بیاد دوستان باز نمودی و چشمت بر این صفحه افتاد یادی از من بکنی.

دوست تو فرح ضرابی

فرح نازنینم

امیدوارم همواره در زندگی سعادتمند وکامیاب شوی

ثریا قطبی

فرح عزیزم از اینکه دفتر زیبایت را بمن واگذار نمودی که چند سطری در آن بنویسم بسیار مفتخرم. حال چون دوران تحصیلی وکودکی زودگذر و دیری نخواهد گذشت که همه از یکدیگر جدا خواهد شد زیرا با این مختصر لازم میدانم باید یادآوری این چند نکته که از فکر ناچیز من ترشح نموده است بیادگار گذارم.

I. بیش از هر چیز درمراقبت حفظ صحه خود بکوش که سلامتی بزرگترین نعمت است و زندگی بدون آن لذت ندارد.

II. بکوش تا پیوسته معتقد تیکه [منظورش تکیه]گاهی مستحکم (یعنی خدا) بوده باشی تا در سایه هرش او امیدوار گردی زیرا زندگی بدون امید ممکن نیست.

دوست تو شهناز معتمدی

آوریل ۱۹۵۱/۴/۸

فرح عزیزم

آیا میدانی آن گوهر گرانبهائی که همواره در جستجوی آن می‌باشم چیست؟ آن سعادت است که ما را به شاهراه آمال و آرزوهایمان می‌رساند، پس اگر

می‌خواهی فرشته نیکبختی به رویت لبخند زند سعادت را بجوی ولی مواظب باش زیرا آن نیز مستلزم وجودی عفیف و قلبی پاک و بی‌الایش است ولی باید که ایمان راسخ و عزت به نفس را نیز به آن بیافزائی.

دوستدار دیرین تو سه شنبه ۸ اسفند ۱۳۲۹

فیروز یگانگی

دوشنبه نوزدهم مارس (شب عید نوروز سال ۱۳۲۸)

کارنامه را دادند و من با نمرات خوب شاگرد اول شدم

سه شنبه بیستم مارس

کارنامه فرانسه را دریافت داشتم و شاگرد اول شدم خیلی خوشحالم عصر با عیدی عمو منوچ ۲۰۰ تومان یک دوچرخه Hercules [هرکولس] خریدم با پرویز و رضا

پنجشنبه بیست و دوم ماه مارس

نهار[و] ث م روز دوم عید منزل خاله امجد مهمان بودم بما خیلی خوش گذشته. از دائی جان سرهنگ ۵۰ تومان از امجدجان ۵۰ تومان از عمو جواد یک ژرژ و ازمری یک انگشتر عیدی گرفتم.

فرح عزیزم جدیت و پشتکاری که در ادامه تحصیلات در تو سراغ دارم آتیه درخشانی را که آرزوی من است برای تو می‌بینم و سعادت وکامرانی آن نور چشم عزیز را از خداوند متعال خواستارم که پیوسته تو را در حمایت خود داشته و در تمام مراحل زندگی تو را موفق بدارد.

(امضا)

دوشیزه فرح دیبا

این تکه یادگاری را بنوان پری بتو که دختر خوب و فهمیده و نازنینی
هستی میدهم و امیدوارم که روز بروز در تحصیل علم و تهذیب اخلاق
کوشاتر باشی معلم شوری

۲۸/۳/۱۲

دختر عزیزم فرح

سعادت من منوط به تربیت و تحصیلات کامل تو می‌باشد کوشش نما که مادرت را
سعادتمند سازی

۲۹/۱۲/۲۳ فریده مادرت

[redacted]

8-9 : géographie générale
9-10 : chimie
10-11 : Maths devoir
11-12 : français dicté.
Après midi
2-3 : arabe
3-4 : Math.
4-5 : تاریخ ادبیات

خانم فریده دیبا در کنار دخترش

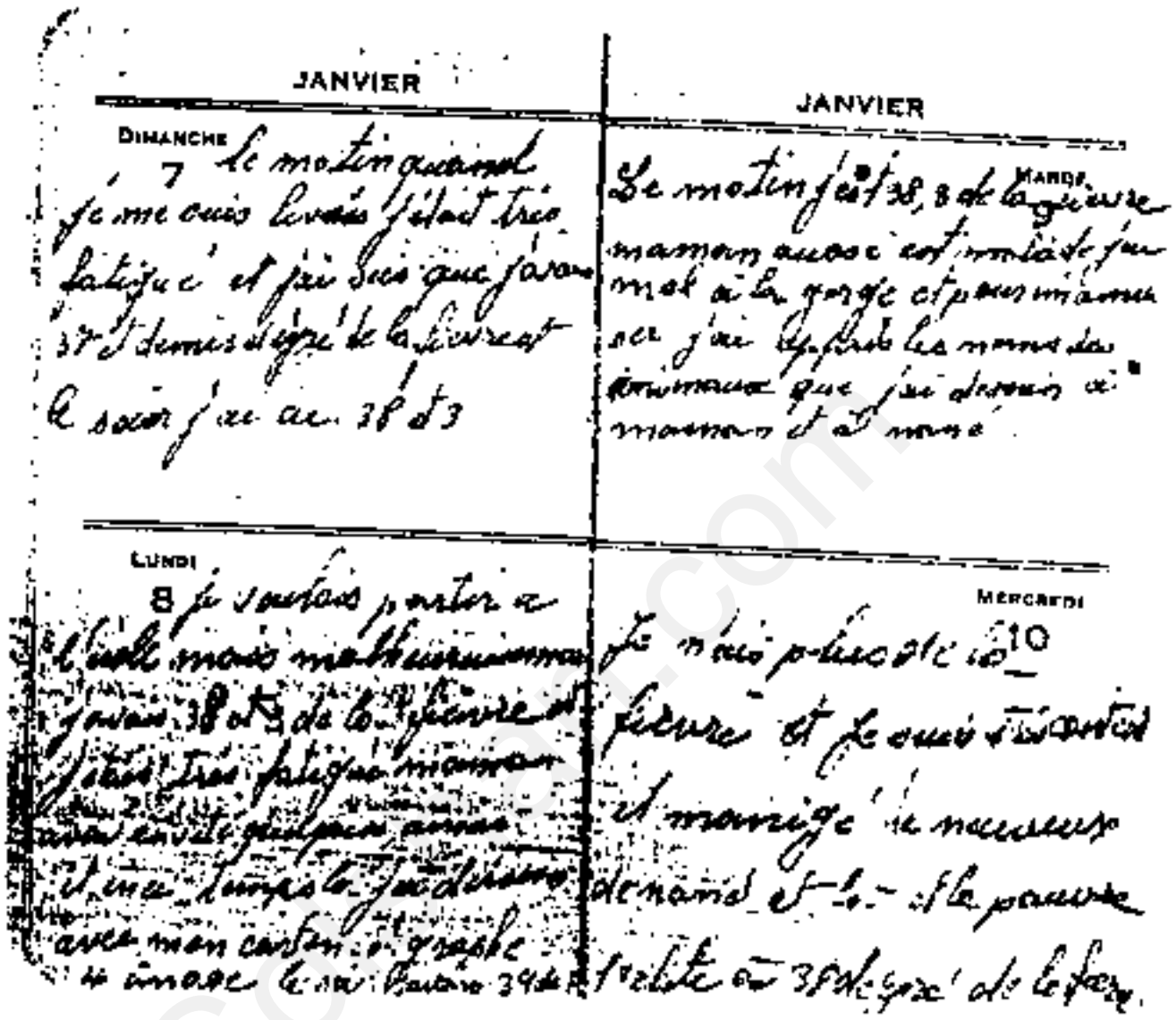
JANVIER

DIMANCHE 7 Le matin quand je me suis levée j'étais très fatiguée et je sais que j'avais 37° 3 dimanche dernier de la fièvre et le soir j'ai eu 38 et 3

JANVIER

MARDI Le matin j'ai eu 38, 8 de fièvre maman avec cet remède j'ai mal à la gorge et pour maman ses j'ai lu plusieurs noms des animaux que j'ai devant moi maman et moi

LUNDI 8 je voulais porter à l'école mais malheureusement j'avais 38 et 3 de la fièvre et j'étais très fatiguée maman m'a envoyé quelques amis une dame je les ai dessinés avec mon crayon de couleur et encore bien d'autres 39 de

MERCREDI 10 je n'ai pu aller à l'école fièvre et je suis restée à mon lit maman demande si la pauvre malade a 38 degré de fièvre

Souvenir
Sur cette terre
Où regarde le plus
douce souvenir

Si le Temps
Nous sépare
Garde bien mon
souvenir

De l'ami qui
t'aime bien
Sylvie

26/4/70

JANVIER	JANVIER
JEUDI 11 Je n'ai pas tout à fait bien et je suis content parce que demain je vais à l'école.	SAMEDI Je suis venu à l'école c'était la première fois parce que maman est venue et elle a donné l'argent à la maîtresse.
VENDREDI 12 Je me suis levé et je pouvais aller dans une autre chambre j'ai pris mes habits et je me suis habillé samedi	DIMANCHE Je vais à la montagne avec toute la famille et maman et papa et moi

Chère petite Farah!

Economise tes instants;
Car les heures que Dieu nous donne,
Seules sont des trésors constants.
Une seule avarice est bonne,
C'est l'avarice de son temps.

De votre professeur Arnaldez T. 8/4/1951

MERCREDI 3
Il y a la gymnastique on a joué volley et basket les grandes font du basket et moi Bouquillon les petites

JEUDI 4
On a comme leçons l'histoire, puisque M. Cathie ne peut pas parler haut moi à l'école nous le demandons la leçons et personne n'a pas sus très bien

VENDREDI 5
Je vais partir avec Pagodah au cinéma elle y est mais puis je vais chez madame Bouquillon je ne peut pas et j'ai été d'aller après midi la maman de Pagodah de pouvoir parvenir et aller chez maman je suis partie ?

SAMEDI 6
Le matin je suis partie au lycée après midi au mariage de papeuse fille de Mr. Chahsotte on a bien joué et ri et avec l'auto de ma tante Angèle on est revenu à Thiais chez nous

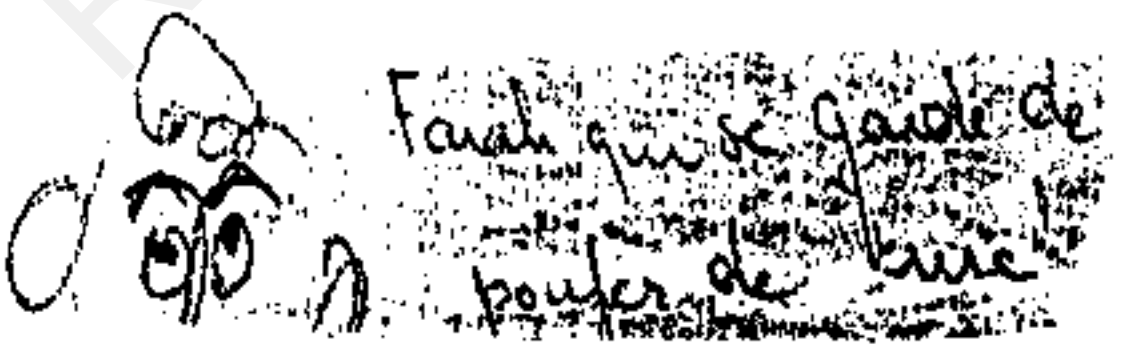

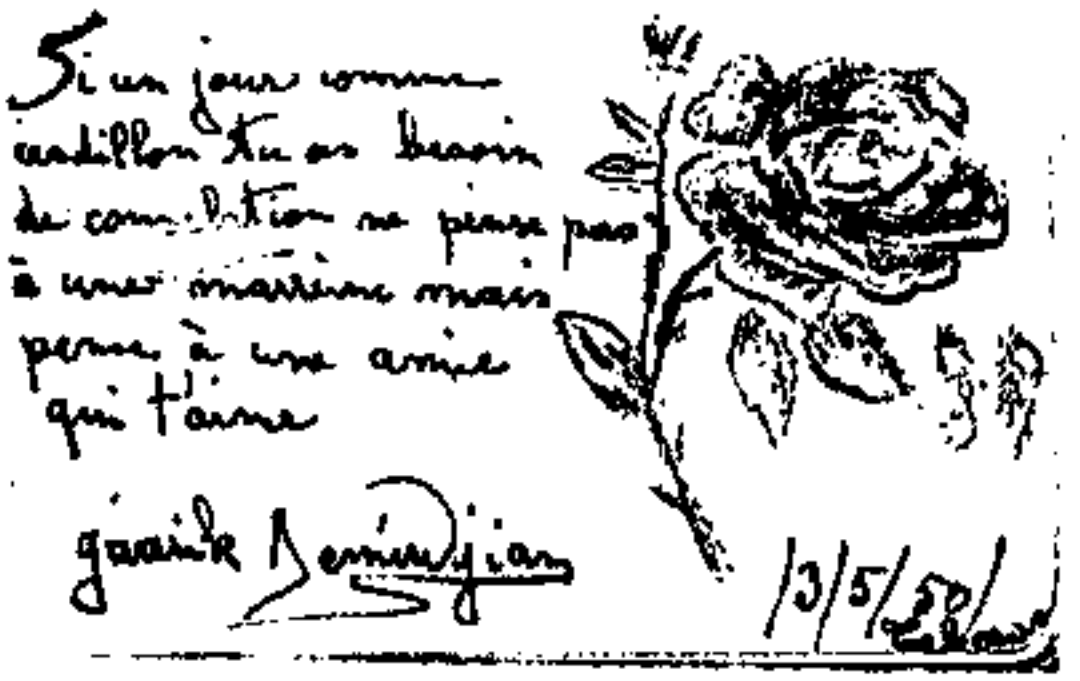

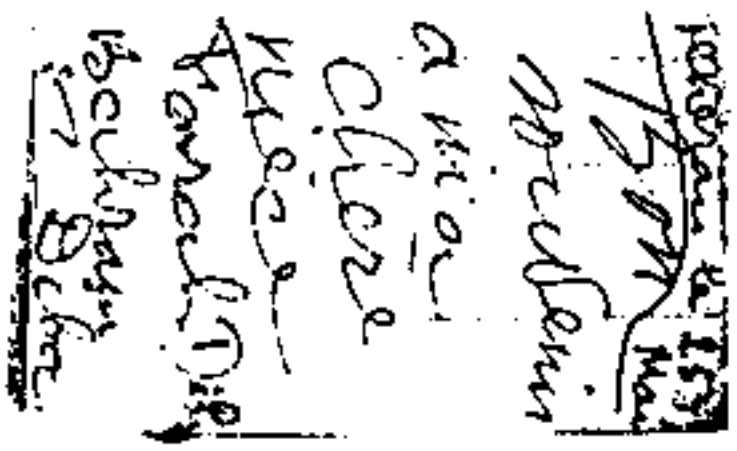

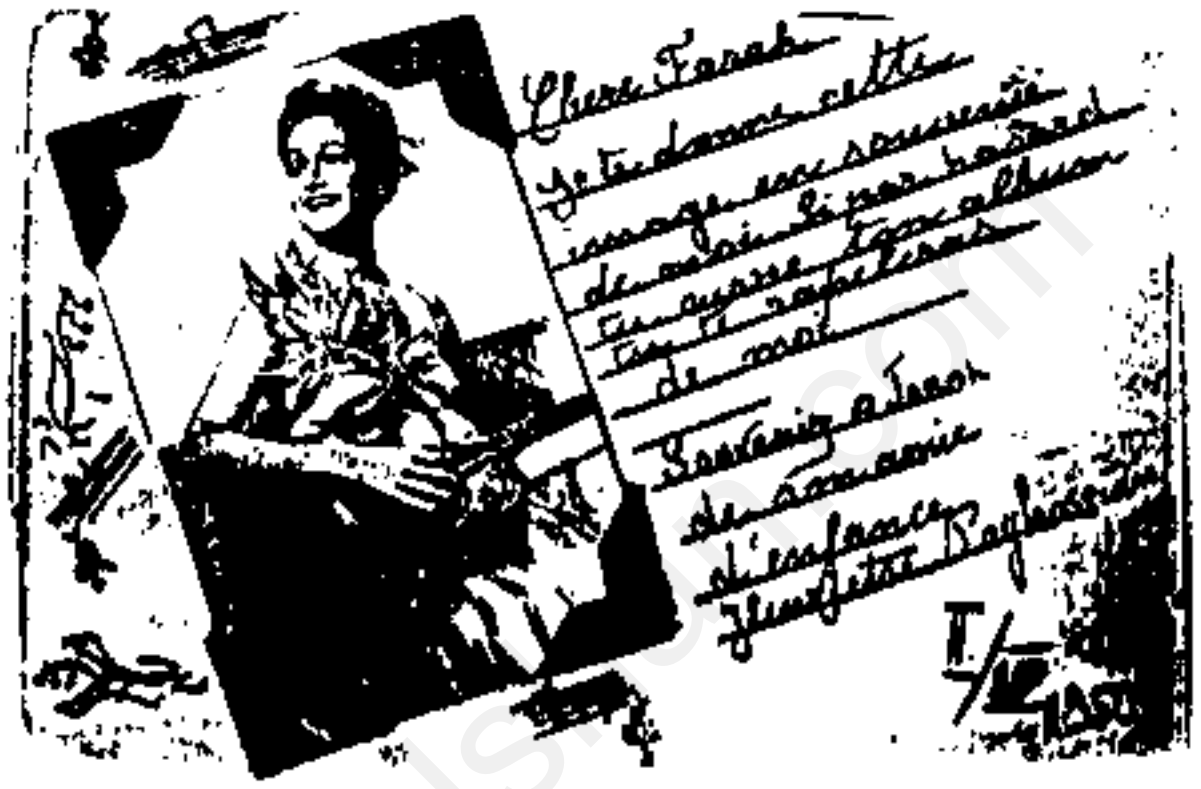

Souvenir à ma chère Farah
Quand tu ouvriras cette page
tu te souviendras de moi qui
t'aime comme une sœur et
que je ne peut jamais t'oublier
Ta Lala adorée.
Jeudi 5 Avril 1951.

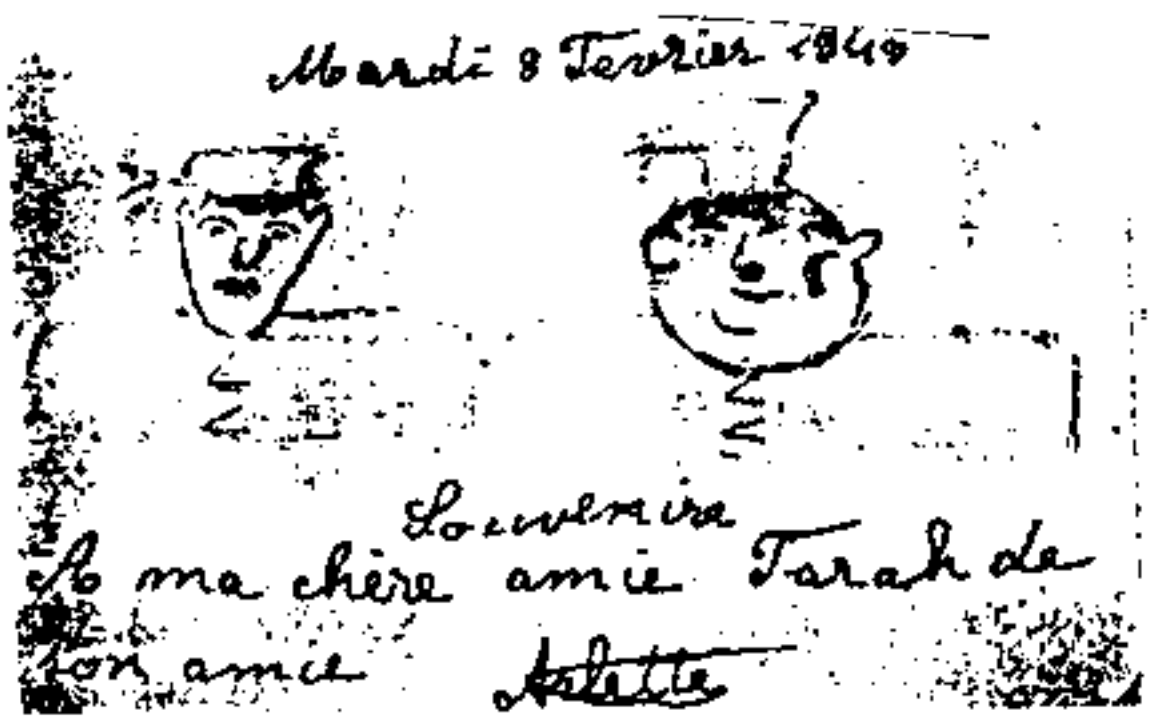

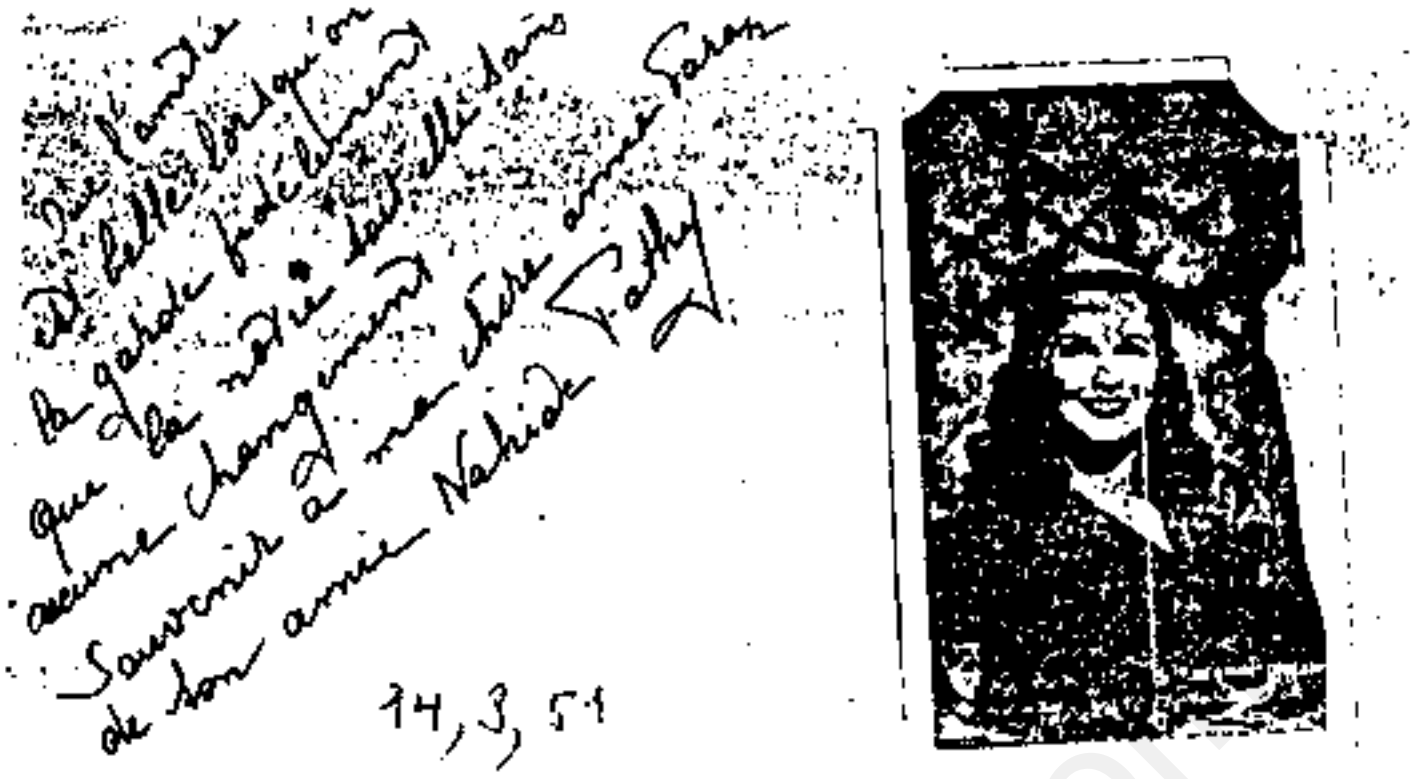

Souvenir à ma chère
que la vie
Que j'aime
Le Bellet Islam
Le Bellet Islam
Le Bellet Islam
de bon amie Nahide

14, 3, 51

MAI

VENDREDI

J'ai donné l'examen de certificat j'ai peur j'ai bien étudié un peu mais j'ai mangé avec Faqr et Fafa et j'avais été fatigué

SAMEDI
12

MAI

DIMANCHE
13
PENTECÔTE

LUNDI
14
PENTE

j'ai donné l'examen de Géographie et Histoire j'ai bien répondu je suis très contente

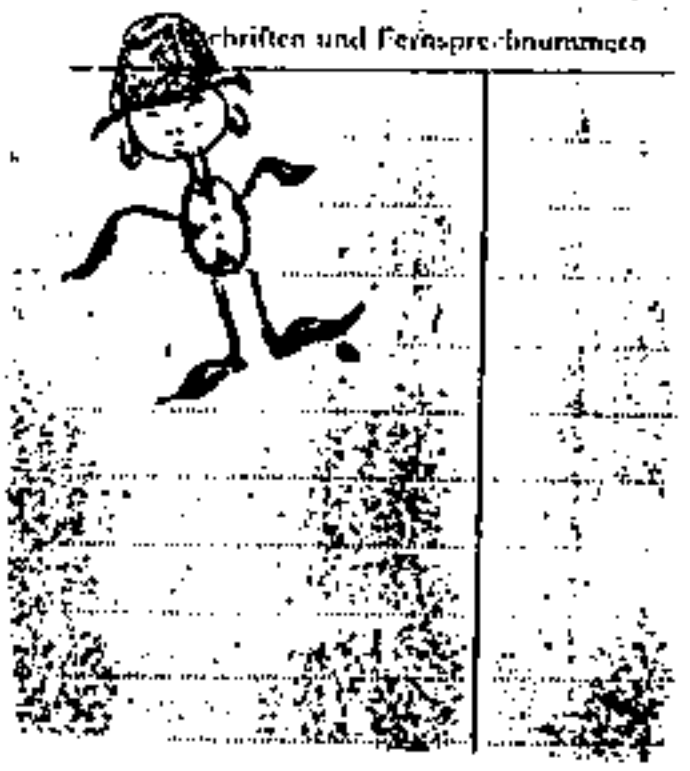

"Souvenir"

La fleur la plus belle
Dure un instant
Mais l'amitié fidèle
Dure éternellement de ton amie Mona
qui t'aime de tout son coeur

Lahren 14 janvier 1951

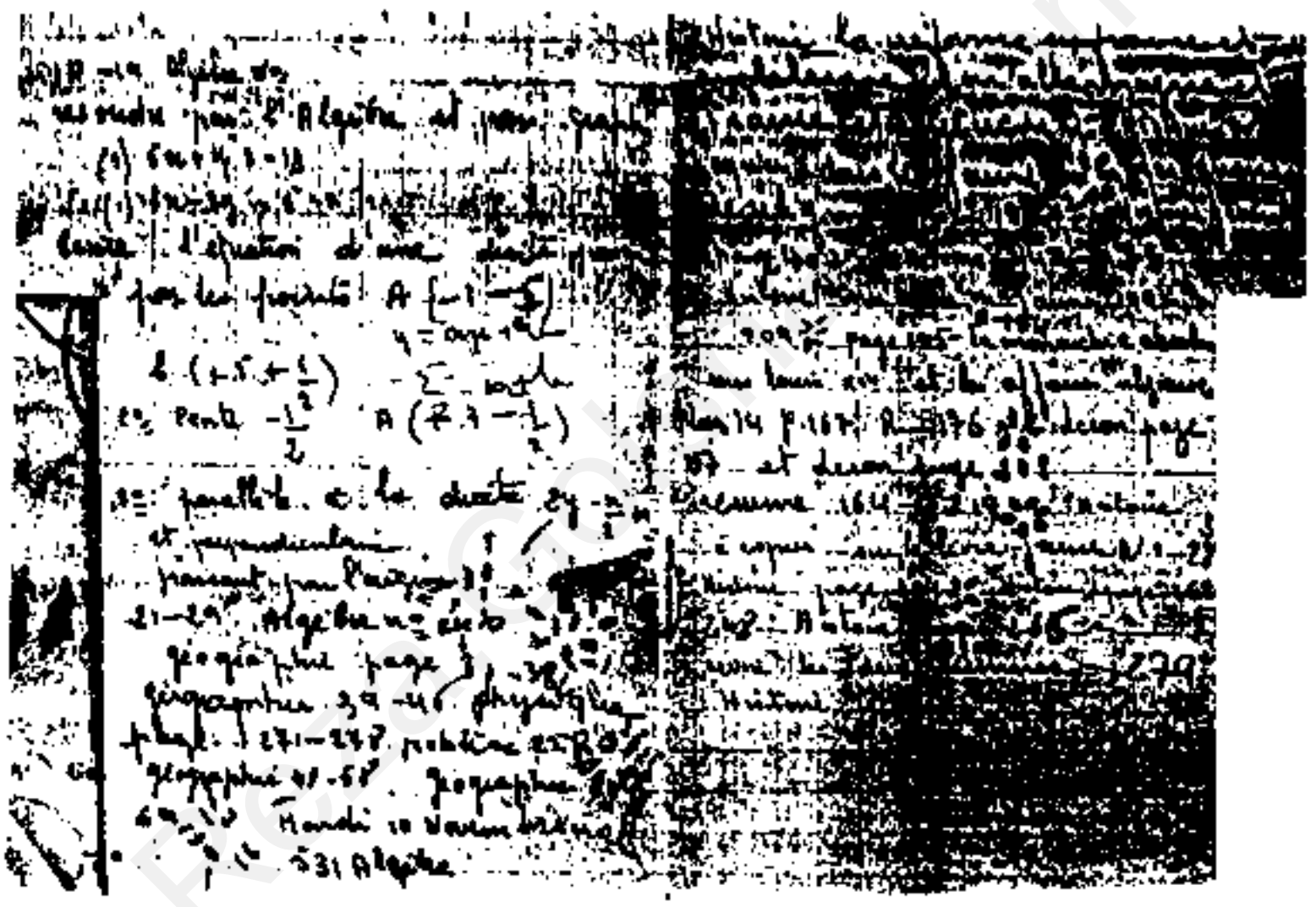

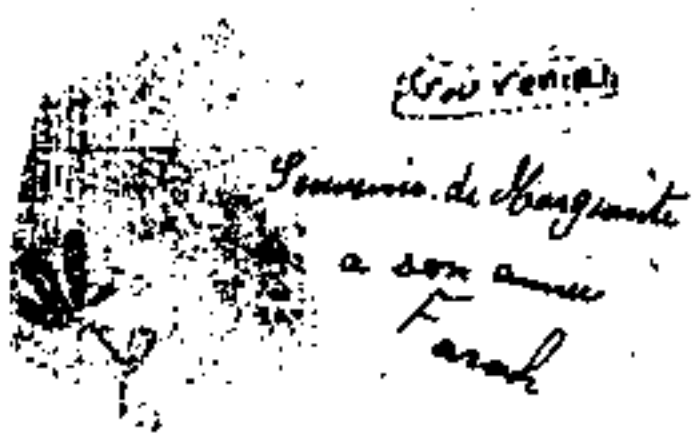

Souvenir

Souvenir de Marguerite
a son amie
Farah

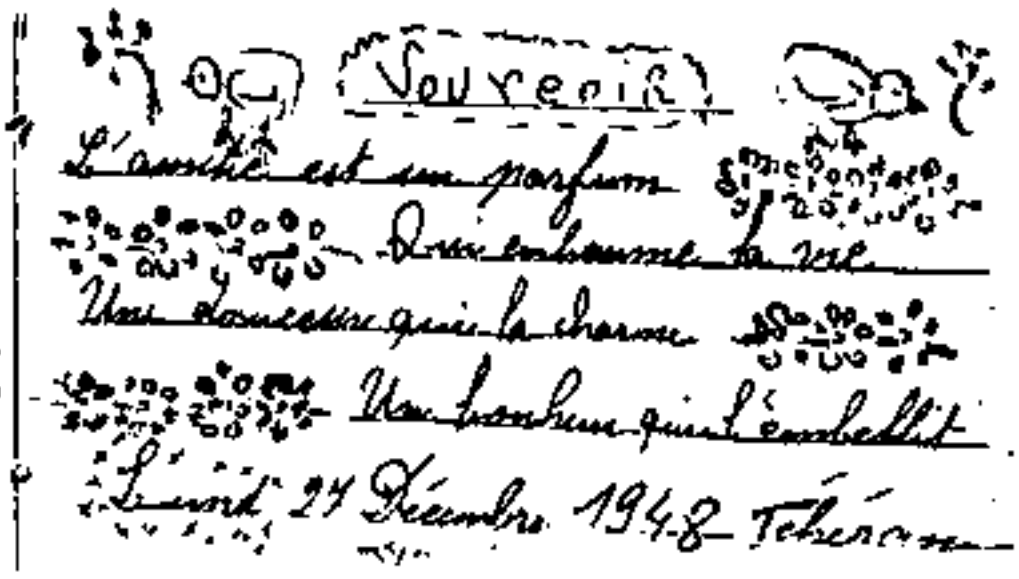

Souvenir

L'amitié est un parfum
Doux embaume la vie
Une douceur qui la charme
Un bonheur qui l'embellit

Lundi 27 Décembre 1948 Téhéran

Souvenir
Ton amie pleine de bonté

Ton Tante pleine de gentille filles

Mais toi ma chère amie

Souvenir
Tu es la plus gentilles

Jeudi 15 Mars 1956 Mamigek

Travailles et tu seras aimée

Souris et tu seras heureuse

C'est quelques mots de ton amie

que t'aime

Hanem Ghalem
1945

Souvenir à ma chère Fawzia. De ton amie

Sur le sable mouvant où s'efface ta vie

Croit une fleur que mon cœur a choisi

Nul ne peut la faner

Nul ne peut la flétrir

Cette douceur s'appelle le Souvenir.

5-1-46 Tehran

Mina Soulaiman

سلام

امیدوارم که حالت خوبی باشد و بهت خوش بگذرد. اما من که فعلاً مشغول درس خواندن و امتحان دادم هستم. تا وقتی نامه‌ام به دست برسد، امتحان‌هایم تمام شده‌اند. امیدوارم که قبول بشوم و بتوانم برای تابستان نقشه‌کشیده‌ایم. امیدوارم که تو هم در تحصیلات موفق باشی.

راستی دیدم رامبد نامه نوشته‌ای. خیلی خوشحال شدم و مشتاقم. من هم روزهای خوب در را فراموش نکرده‌ام. واقعاً که چقدر خوش گذشت. کاشکی می‌شد همیشه تعطیل بود! من هنوز آن رقص را فراموش نکرده‌ام و هنوز هم تمرین می‌کنم. ولی فکری که به سرم زده می‌خواهم برسم. شاد و تابان باش. واقعاً دلتنگ می‌شوم!

فرح عزیزم

امیدوارم با دریافت دیپلمات موفق و در سایه دوستی
با قوانین شاه بزرگ مقصود را فراموش نکنی
[illegible]

[illegible]

سعادت شاه و سرافرازی
رضا پهلوی
دوشنبه ۲۱ ۱۳۲۹/۱۲

فرح عزیزم. از آنجا که دفعه نهایت با پیغام گذاری که بعضی از آن نمیدهم سیار مشغولم
حال چون دوران تحصیلی گذرانی نخواهد داشت و بعد از مدتی خواهم شد بنابراین
مختصر از آن میدهم تا بیاد آوری این چند نکته که از مدتها پیش تذکر داده است تا بکار بندی.

۱ - هیچ از پیچیدگی ها بیت عصبانیت خودداری کند سلامتی و لذتی نخواهد بود و نگرانی بدون آن
لذت نخواهد

۲ - کوشش نمایید مقدمه تبلیغات بعلم مستقیم (بی خبر) بوده باشد تا نسبت به پذیرش او امیدوار گردد
زیرا زندگی بعد از ایجاد کلافت

دوست قدیم شهناز [illegible]

آسپن - ۸ ژوئن ۱۹۵۱

فرح عزیزم

از مادرت محبت و از خواهرت دنفط بخودت امیدوار

باشی زبان تو
[illegible]
۲۳ ژوئن ۲۹

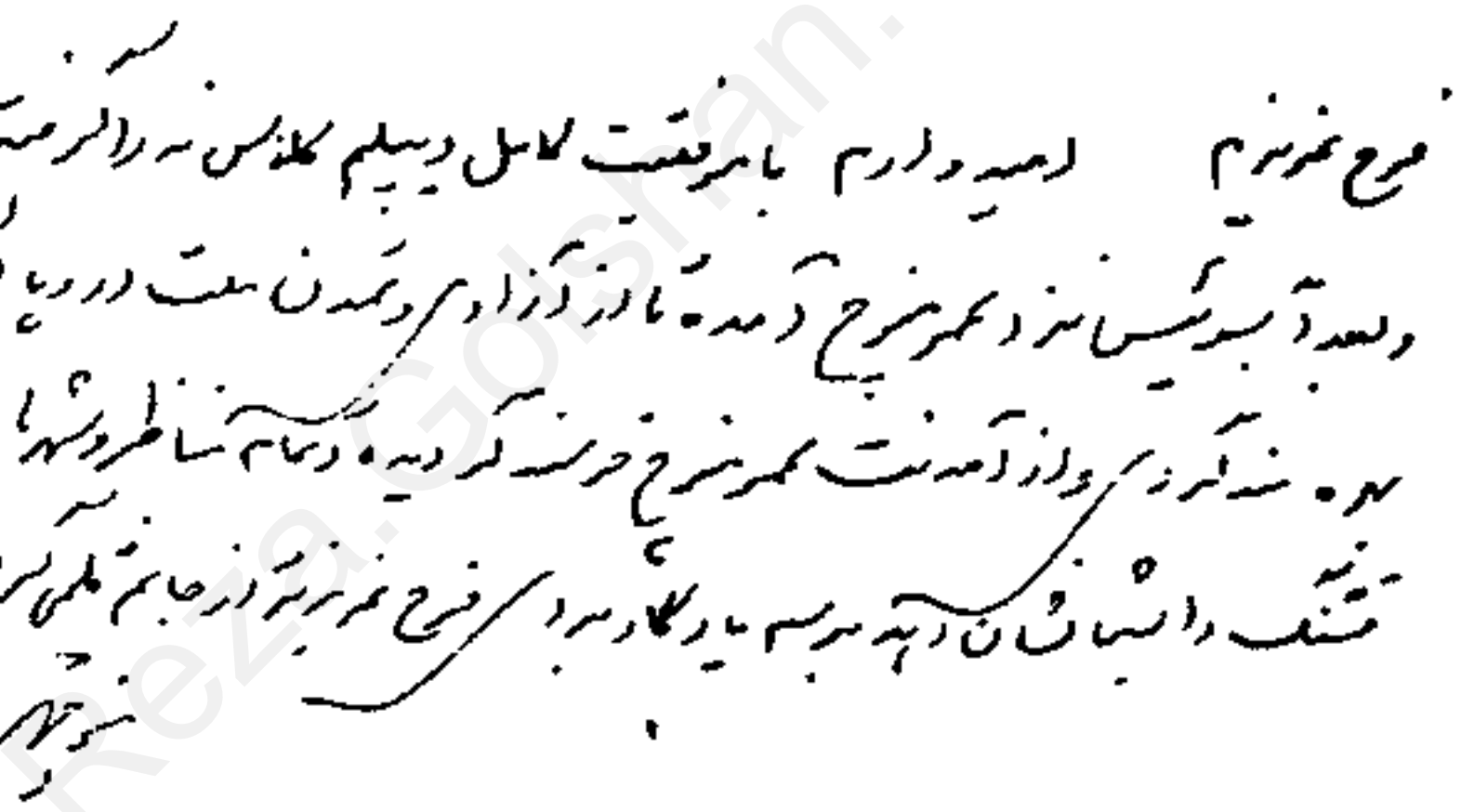

فرح عزیزم
از اینکه دفترچه خاطراتت را در اختیار من گذارده
تا چند سطری در آن بنام یادگاری بنگارم بسیار
خوشوقت شدم و بهمین از خدای متعال موفقیت
ترا خواستارم
دربی آزار و پریه خوابی لن
که در سرنوشت شاهنشاهان ایران نیست
دوست تو جیمز اسکوبی

پاسپورت ایران

گفتار نیک کردار نیک پندار نیک

فرح عزیزم سرافرازی سعادت سرور و موفقیت ترا برای رهبری ملت ایران
و رستاخیز ایران بزرگ که بزرگترین خواست ذات اقدس شاهنشاهی است
برادرت علی

دختر عزیزم فرح سعادت بن نوط تبریک
و تحصیلات کامل تو سبب رشد و ترقی مملکت را
سعادتمند سازی
۲۳ بهمن ۱۳۲۹ فریده

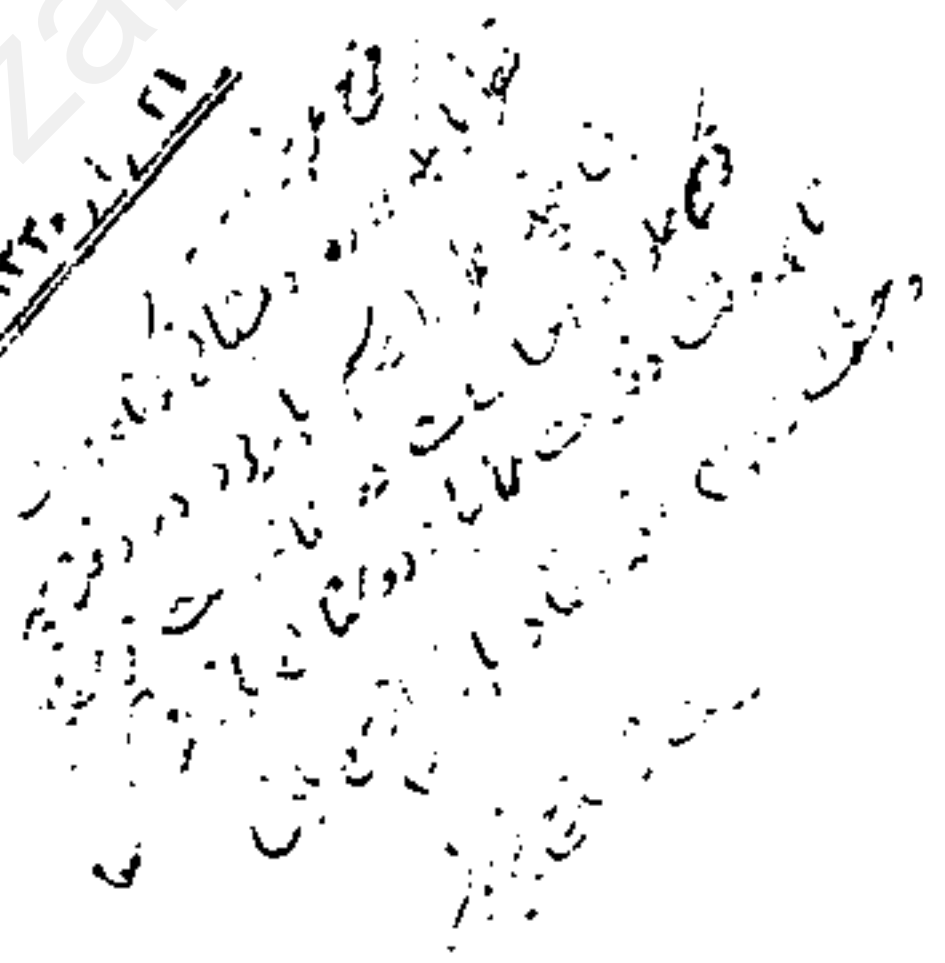

JUIN

LUNDI
25
[illegible]

MARDI
26
[illegible]

MERCREDI
27
[illegible]

JEUDI
28
[illegible]

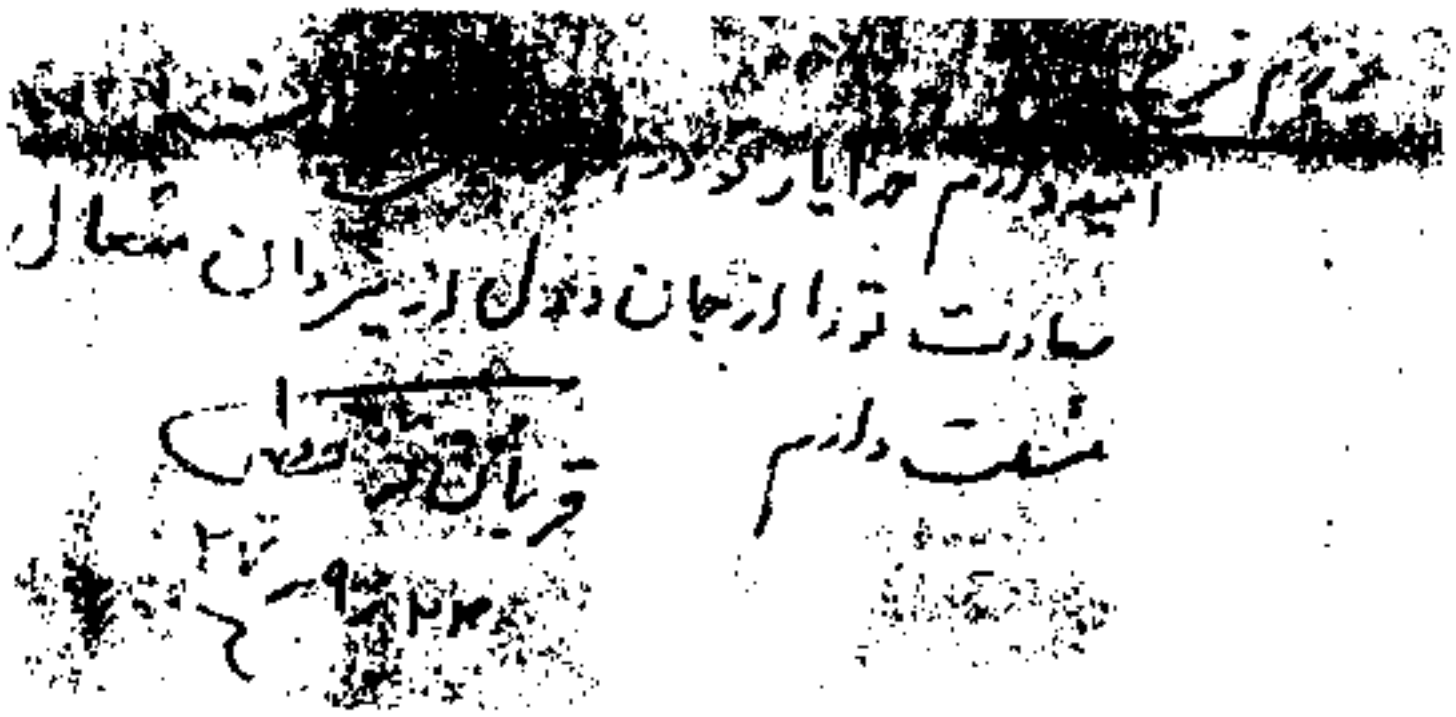

JUIN

MARDI
19

MERCREDI
20

MAI

MARDI 1

امروز هیچی کادوان است وهی

حیلی میترسم میترسی بچه ها مریضه

ولی من هم میترسم ولی دلم میخواهد بچه ها

نقاشی و با ملکت دارم

قربان غزیزم امیدوارم از خداوند که آنیه خوب و خوش

و داشته باشی سایه سربلندی مادرت شوی چون کیان

آمال و آرزوی من تو هستی چنان تو مادرت فریده ۲۷/۷/۱۸

LUNDI
2

دیگر قرآن نادیده نمی‌خریده با مادام
امروز شروع کردم بخواندن با بیان آسان
قرآن به پایان رسانده‌ام بسیار خوشحال
هستم و دعای از گناهان

۶ خرداد

JUIN

DIMANCHE
3

جشن ورزشی بود ساعت ۳ رفتیم
ساعت ۴ جشن شروع شد ما سوم آمدند من فوتبال
ورزشی کردم در ساعت ۷ به منزل رفتیم و با
خون آمده من جایزه گرفتم از آسیاسا در رقص
کاراته مقام نخست

LUNDI
4

صبح مدرسه رفتم پول بادام را بردم

JUIN

MARDI
5

بعد از پیاده خانه پروین صفاری رفتم و
کاغذ عروسی او را دیدیم تا ساعت ۱۲
پیش با مادرم صبحانه خوردیم گذشت

MERCREDI
6

امروز به مدرسه رفتم مادام پلوسیان
به ما خوشخبری داد که از گروه ما
ما سه نفر برگزیده است

JUIN

JEUDI
7

امروز هم با رستوران صبحانه خوردیم
من تنبل شدم

VENDREDI
8

صبح با حال اسهال رفتم اداره
گلاب دل و دماغ سعید را زدم ۹۰ ریال
بعد از ساعت ده رفتم کلنرت یعنی تو سینما
توی پیاز و سیب زمینی و دویدن کریگوری تا
آمده بودند و دلت مرا اشتباه گرفته

JUIN

SAMEDI
9

بعد از ظهر رفتم کلنرت
پیاز و ماداموازل کریان گفت دختر خوبی
است همه دوستش دارند ولی یک اشکال
دارد گریگ دوست Danse espagnole کند
بود عیبی ندارد آدمی Elephant-danse

DIMANCHE
10

بعد از ظهر رفتم خانه اسعد جان

JUIN

LUNDI
11

صبح کتابهایم را مرتب کردم ماسان
نمیخورد را قالی باشی دادم برداشت از
نیم ساعت به ظهر مانده رفتم اداره
نمیشود همه چیز را زدم آن هم تمام
ندارد نمیدانم سوخت یا نه الآن نمیخورد

MARDI
12

JUIN

MERCREDI
13

JEUDI
14

JUIN	JUIN
VENDREDI 15	DIMANCHE 17
SAMEDI 16	LUNDI 18